



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۴۴ ■ دی ۲۵ ۱۳۹۹

نوجوانان

علی رستمی
تهران



50 like

بلای خانمان سوز فراموشی

فرض کنید پدرتان جمعی از مردم را با سختی از دست چند آدم ظالم و زورگو نجات داده و راه و رسم زندگی شان را تغییر داده، چگونه زیستن را یادشان داده، به آنها اعتبار و شخصیت بخشیده جوری که هر چه دارند از پدر شماست.

پدرتان در سفری مهم با تمام این افراد پیمانی سفت و سخت می بندد که در آن ذکر شده چه کسی بعد از پدرتان راهنمای جمع خواهد بود. تمام افراد جمع سوگند یاد کردند که بعد از پدر شما حرف های جانشینش را به خوبی انجام دهند.

مدتی بعد از اینکه پدرتان چشمانش را می بندد مردمان می روند تا با جانشین پدرتان بیعت می کنند. اما نه جانشینی که پدر شما معین کرده بود جانشینی که خودشان تعیین کرده بودند. مسیر جدید شباهتی به سفارش های پدر ندارد و دارد عملاً راه و رسمی که پدرتان به مردمان یاد داده تحریف می شود. حرص می خورید. تحریف و نابودی مردمان را می بینید و فریاد می زنید ای مردم! دارید راه اشتباه را می روید. پیمانتان یادتان رفته؟

با مردمان گوش نمی دهند به حرفتان و در مسیر انحرافی می مانند یا با سخنان شما پیمانشان یادشان می آید. تاریخ نوشته سال یازدهم هجری زنی بود به نام فاطمه. پدر فاطمه مردی بود آسمانی به اسم محمد (ص). وظیفه اش این بود نه تنها به قوم خود، که به تمام مردمان جهان چگونه زیستن را یاد بدهد. با مصیبت های فراوان کارش را کرد و در سفری مامور شد جانشینش را به مردم معرفی کند، علی (ع) جانشینش بود. همسر فاطمه.

مردمان چنان کردند که در بالا گفتم. فاطمه خانه به خانه رفت و یادآور شد همه چیز را به همه کس. فاطمه می دانست علی تنها جانشین مورد تایید پدرش است و یک تنه خواست جلوی نابودی مردمان و راه و رسم پدرش را بگیرد. فریاد آورند در خانه اش. طفلش را کشتند. و جنایاتی که خیلی هاش را نمی دانم و نمی دانیم. حرفی نمی ماند. راستش خیلی بد تا کردند با مادرمان. تاریخ را ورق بزنید و تا می توانید گریه کنید....

عطیه ضرابی
تهران



250 like



عالی

سوره کبود

بانوی شعرهای جهان، بر شما درود
اصلاً مگر می شود از چون تویی سرود؟
با یک نگاه، فلسفه ها را بهم بزن!
رخصت بده به شعر من ای واجب الوجود
باید برای از تو سرودن مدد گرفت
در هر قنوت و ذکر و دعا، در همه سجود...
آن واژه واژه ها که خدا نقل کرده بود
از «بای» اولش به خدا قسمت تو بود...
در موج پر تلاطم کوثر شناور است
هر دل که سر به کوی شما آوزد فرود...
با یک نگاه ساده تو سوی مرتضی
آمار عاشقان جهان می کند رکود...
آیینی ای به وسعت هفت آسمانی و
فطرس برای بردن نامت، کند صعود!
اصلاً طنین نام خودت شعر تازه ایست
یادت به خیر دخت نبی! سوره کبود...

اسطوره ای است این بانو...

در فرهنگ عامه و در برخی از فرهنگ ها، اسطوره یعنی آنچه خیالی و غیرواقعی است و جنبه افسانه ای محض دارد.

اما در فرهنگ ما مسلمان ها، اساطیر همگی واقعی بوده اند و در همین کره زمین زیست کرده اند، لیکن اعمال و رفتار آنها چنان بوده است که می توانیم اسطوره بنامیم شان.

مادرمان زهرا (س)، ۱۸ سال بیشتر نداشت که به شهادت رسید اما یکی از محکم ترین و اصلی ترین پایه های دینی بود که اکنون بیشترین گرایش به آن وجود دارد. چنان که در قرآن آمده است «ذالک دین القیمه» و امام باقر (ع) عدم مطابقت صفت (دین) و موصوف (القیمه) را وجود مبارک حضرت زهرا (س) دانسته اند و ایشان را مظهر دین نامیده اند.

دختر ۱۸ ساله راه مادر پنج فرزند راه مادر حسین را که حماسه اش میان جهانیان رنگ آزادی و آزادی را زنده می کند.

مادرمان زهرا، مدافع حقوق همسرش بود و یگانه فرزند پدرش محمد (ص) که حیات مان را از او داریم.

راوی زیباترین داستان ها، حدیث شریف کساء، چه زیبا خانواده را زیر عبا جمع می کند....
اسطوره ای است این دختر، همسر و مادر...

نرگس ترمه باف
تهران



200 like



من ۱۸ سالمه و چقدر فاصله داره
۱۸ سالگی ما با ۱۸ سالگی حضرت
زهرا (س)

یاهو

ببین بانو، علی-سلام... علیه- دارد آب می شود
از اشک هایش بال فرشتگان آتش گرفته است. سوزان است از غم فراقان.
بی شک چه غمی بزرگ تر از نبود دختر پیامبر؟ البته خود پیامبر هم از ابتدا میدانست شما دنیایی نیستید، از ابتدا بهشتی بودید، از ابتدا روی بال ملائک استراحت می کردید. نباید هم به دنیا اهمیت می دادید

بی شک چه کسی بهشتی تر از شما؟
پاشو زهرا جان، پاشو ببین علی دارد «گلیمینی» می گوید. این اولین بار است که علی از مسجد چنین بیرون آمده است.

- علی را دیدم در حالی که مشوش از مسجد بیرون می آمد، حسنین دورش را گرفتند، اشک هایشان دل اهل سما را خون کرده بود. علی رو کرد به حسنین و گفت: چه چیزی شما را به این روز انداخته؟ ماجرا را گفتند. علی شتابان به طرف خانه رفت.

دید زهرا جان، اگر با چشمانم آن صحنه را نمی دیدم الان من نیز به این حال و روز مبتلا نشده بودم، اسماء نیستم اگر دروغ بگویم. حسنین را ببین. هنگامی که پرسیدند مادرمان کو و من آن جواب را دادم خرد شدند، شکستند.

- حسنین از بیرون وارد خانه شدند، دیده بودند که هروقت پدر از مسجد می آمدند چگونه به سراغ مادر می رفتند، گشاده رو، مهربان و فدایت شوم بر لب. وارد شدند پرسیدند: مادرمان کو؟ به آنها گفتم خواب است اما شما که بچه هایتان را می شناسید.

بلند شو. تو مگر همانی نیستی که سند در دست به دنبال ارثت می رفتی؟ پس چرا خوابیده ای؟ البته می دانم فدکیه شما بهشت است. بهشت بیکران. بلند شو زهرا جان بلند شو!

- علی (ع) از مسجد خارج شدند به خانه آمدند. چشم در چشم همسر بودند. منم علی پسر عمویت چشمانت را باز کن زهرا جان.

زهرا (س) چشم شان را باز کردند، هردو به پهنای صورت اشک ریختند.

امین محمد احدی
تهران



200 like



به نظرم در متن زیاد از بلند شو
استفاده کردین



شب بود و اشک بود و علی بود
و چاه بود
فریاد بی صدا، غم دل بود و
آه بود
دیگر پس از شهادت زهرا به
چشم او
صبح سفید هم چو دل شب
سیاه بود